

سخنان آقای سیداحمدقشمی درباره خانم مرضیه حدیدچی (خواهر دباغ)

تشکیل سپاه غرب همدان

تابستان سال ۵۸ حضرت امام دستور دادند در منطقه غرب سپاه تشکیل شود؛ در آن زمان بایستی برای مناطق مختلف با لحاظ کردن اوضاع و شرایط سیاسی آنجا شورای سپاه انتخاب می شد. با ورود تعدادی از برادران سپاه تهران به همراه خانم دباغ، شورای سپاه همدان انتخاب شد که در رأس آن فرمانده سپاه یعنی خانم دباغ قرار گرفت. اولین دیدار ما در جلسه ای بود که برای این منظور تشکیل شد بعد از آن به جبهه رفتیم و به مدت ده سال اسیر بودم پس از بازگشت دوباره به خدمت سپاه در که آمدم . بنده ابتدا به عنوان مدیر داخلی و گزینش سپاه بودم و بعد به عنوان عضوی از شورای فرماندهی سپاه همدان در خدمت خانم دباغ قرار گرفتیم.

دو الی سه ساعت استراحت می کرد

نمونه بارز ایثار و شجاعت بود؛ در طول شبانه روز بیش از دو - سه ساعت به استراحت نمی پرداختند. مخصوصاً در روزهای اول که تعدادمان اندک بود و مجبور بودیم به خیلی از مشکلات مردم رسیدگی کنیم. چون در آن زمان ژاندارمری و شهربانی هنوز توان کافی نداشتند و مردم هم دید خود را نسبت به آنها عوض نکرده بودند. در نتیجه کل مسئولیت انتظامات مخصوصاً در شهرستانهای تابعه استان و روستاها به عهده سپاه بود. اوایل به خاطر حساسیت و بی ثباتی شهر اکثر اوقات نفرات پاسگاه و محله ها را خود خانم دباغ مشخص می کردند و به آنها سر میزد و شبی میشد که سه بار به این طرف و آن طرف شهر می رفتند شبها تا نماز صبح بیدار میماندند و بعد از نماز تا ساعت هشت و نه صبح به استراحت می پرداختند.

پاک سازی سنندج

ما در استان کردستان هر روز با مسأله ای رو به رو بودیم شهر سنندج مرکز استان کردستان را مدتی عناصر ضد انقلاب محاصره کردند. آنها بدون شرم از هموطنان خویش، شهر را به زیر آتش خمپاره می گرفتند. هدف اصلی آنها تسخیر پادگان لشکر ۲۸ سنندج بود که با تسخیر پادگان شهر کاملاً سقوط میکرد بین نیروهای سپاه و ارتش با گروهک ها، جنگ سختی در گرفت. وضع خطرناک و وخیم شده بود. خانم دباغ به ما توصیه می کردند که شجاعت به خرج دهیم و به هر صورت که بود با کمک خداوند و همیاری کردها داخل شهر سنندج شدیم مردم شهر از همدیگر ترس و واهمه داشتند، چه برسد به ما که نسبت به آنها غریبه بودیم ما آن زمان رفتیم به کمیته و یک سری صحبت ها شد و ایشان گفتند طوری باید عمل بشود که نظام اسلامی در اینجا برپا کنیم . جملاتی از ایشان به خاطر دارم که بیشتر در حمایت از امام (س) و انقلاب بود. پس از شکستن محاصره و فرار ضد انقلابیون در بعضی از نقاط استراتژیک شهر و مناطق مشرف و مسلط به شهر مستقر و کم کم به پاکسازی شهر از ضد انقلاب پرداختیم. پس از آن برای تشکیل سپاه در توپسرکان ملایر نهایند و رزن رفتیم و ایشان مسئولیت تشکیل سپاه را به عهده ما گذاشت و ما در آن زمان سپاه توپسرکان و نهایند را تشکیل دادیم که البته سپاه اسداباد و ملایر هم از قبل تشکیل شده بود.

کار فرهنگی در دل کردستان

پس از اینکه شهر پاوه از محاصره خارج شد، بسیاری از خانمها و آقایان آمدند و از ایشان دعوت کردند که آنها را راهنمایی کنند. خانم دباغ هم یک ماه در آنجا ملندند و برای خانمها کلاس تشکیل دادند و جلسات قرآن و سخنرانی و بحث و گفتگو در آنجا برگزار کردند که بسیار مؤثر واقع شد. پس از آن برای تشکیل سپاه در

تویسرکان، ملایر، نهاوند و رزن رفتیم و ایشان مسئولیت تشکیل سپاه را به عهده ما گذاشت و ما در آن زمان سپاه تویسرکان و نهاوند را تشکیل دادیم که البته سپاه اسدآباد و ملایر هم از قبل تشکیل شده بود.

نصیحت مادرانه

در آن زمان در بین تعدادی از افراد شهر نهاوند گرایش به منافقین زیاد شده بود. یک گروه را که در ارتباط با منافقین بودند پیدا کردیم و به مؤسسه ای رفتیم که آنها در آنجا فعالیت می کردند. دیدیم در آنجا تعدادی مشغول انجام کارهای فرهنگی هستند و نشریات گوناگون و کتابهای مختلف را به معرض نمایش گذاشتند، از جمله کتابهای مجاهدین و جنبش آن زمان. خواهر دباغ به آنها گفت: شما دارید منحرف می شوید چرا این نشریه ها را به معرض نمایش گذاشته اید، نگذارید که زحمات گذشته شما پامال شود. شما شهدای زیادی را در راه اسلام داده اید. در حال حاضر چنین افکاری درست نیست. او واقعاً در آن زمان و در آنجا خط را خوب تشخیص داد که این برای همه عجیب بود. یکی از بچه هایی که آنجا بود، به خانم دباغ گفت: خواهر، ما می خواهیم افکار آزاد را مطرح کنیم، یعنی با هر قشری، هر گروه و هر فکری می خواهیم در ارتباط باشیم، حتی او آیه ای خواند که معنای آن چنین بود: «ما از میان اقوال و افکار، بهترین فکر را انتخاب می کنیم».

خواهر دباغ گفت نه شما اشتباه می کنید و کسی این کار را باید بکند که قبل از آن نسبت به مسائل دینی و اسلامی خودمان تسلط کافی داشته باشد و ما چون در آن حد نیستیم، باید سعی کنیم از این کارها دست برداریم، که هوشیاری او در آن مقطع که ما با او بودیم در خور توجه بود.

فرمانده ای که بیشتر مادر بود

به خاطر هست که از ناحیه پا مجروح شده بودم و درد پا داشتم و به خاطر مشغله کاری نمی توانستم استراحت کنم و فرصتی پیش نمی آمد که به بیمارستان بروم. یک روز خانم دباغ آمدند و گفتند: «می خواهیم به یک مأموریت برویم، شما هم برای حرکت آماده شوید». ما حرکت کردیم که یک دفعه سر از بیمارستان در آوردیم. وقتی که دکتر بالای سرم آمد و گفت: «خواهر ناراحتی اش چیست؟»

پاسخ دادند: «شما کارتان نباشد، پای ایشان را گچ بگیرد!»!

مثل اینکه از پیش با دکتر صحبت کرده بود. دکتر هم پای من را گچ گرفت و گفت باید ده روز استراحت بکنید، البته من بعد از سه روز به سر کار برگشتم، ولی او را می دیدیم که چقدر در حق ما مهربانی می کند که این نشان از عطوفت و مهربانی او نسبت به بچه های سپاه داشت.

امنیت استان در زیر سایه ی او

به جرأت می توانم بگویم، در طول شبانه روز او بیش از دو - سه ساعت به استراحت نمی پرداختند، مخصوصاً در روزهای اول که تعدادمان اندک بود و ما مجبور بودیم به خیلی از مشکلات مردم رسیدگی کنیم؛ چون در آن زمان ژاندارمری و شهربانی، هنوز توان کافی نداشتند و مردم هم دید خود را نسبت به آنها عوض نکرده بودند؛ در نتیجه کل مسئولیت انتظامات مخصوصاً در شهرستانهای تابعه استان و روستاها به عهده سپاه بود و خانم دباغ هم در فرماندهی برای برقراری نظم و امنیت به خوبی عمل می کردند. در اوایل، به خاطر حساسیت و بی ثباتی شهر، اکثر اوقات، نفرات پاسگاه و محلها را خود خانم دباغ مشخص می کردند و به آنها سر می زدند و شبی می شد که سه بار به این طرف و آن طرف شهر می رفتند. شبها تا نماز صبح بیدار می ماندند و بعد از نماز تا ساعت هشت و نه صبح به استراحت می پرداختند.

دستگیری قاچاقچیان و انهدام باندهای موادمخدر همدان

در آن زمان تعدادی از روستاهای حوالی همدان و کرمانشاه بودند که وضعیت سالمی نداشتند. مثلاً یکی از آنها جورقان بود که یک شب آنجا را کاملاً محاصره کردیم و سپس تعقیب و مراقبت از باندهای پخش مواد و مراکز مصرفش را شناسایی و تعدادی قاچاقچی را هم دستگیر کردیم از اینجا می توان فهمید که خواهر دباغ چه اندازه به کار خود وارد بودند. حدود دوازده نفر قاچاقچی دستگیر شدند و خود آقای خلخالی هم آمده بود، جمعیت زیادی برای محاکمه این افراد آمده بودند که آقای خلخالی حکم اعدامشان را صادر کرد و اضافه نمود که دستگیری این قاچاقچی با برنامه ریزی و عملکرد خوب خانم دباغ همراه بوده و در نتیجه عملکردش همیشه زبانزد خاص و عام شده بود.

آستین بالا زدن برای پاسداران مجرد

خانم دباغ علاوه بر آنکه یک فرمانده قاطع بود، یک رابطه عاطفی بین برادران در سپاه ایجاد کرده بودند. اگر برادری مشکلی پیدا می کرد و یا قصد ازدواج داشت، خانم دباغ با همه مسئولیتی که بر عهده گرفته بودند، قدم پیش می گذاشتند و به خواستگاری می رفتند و برادران و خواهرانی که در سپاه بودند و از طریق ایشان با همدیگر آشنا می شدند، ازدواجهای بسیار موفقی داشتند.